

# در جستجوی هویت

محمد امین محمدی

تعریف هویت، عوامل تشکیل دهنده هویت، چگونگی شکل‌گیری آن، بحران هویت و بررسی تأثیرات سیاسی آن، بخصوص در بحران کنونی افغانستان مسأله‌ای نیست که بتوان در فرصتی محدود و با معلوماتی اندک تحقیق کرد و به نتایجی روشن رسید.

نگارنده با بضاعت اندک خود از سر احساس نیاز به طرح مسائلی از این دست، در این مقال سعی کرده است عمدتاً از وجه سیاسی مسأله هویت را به بحث بگذارد و بیشتر معطوف به مسائلی است که از نظر نگارنده در بحران کنونی کشور با آنها روبرو می‌باشیم.

در این مقال کوشش شده است با طرح مسایل گوناگون که به نحوی به مسأله هویت مربوط می‌شود، روزه‌ای را در این بحث مهم گشوده باشد و در ضمن این نکته را خاطر نشان کرده باشد که یافتن چارچوب نظری برای فهم، تحلیل و راه حل بحران کنونی کشور محتاج به بررسی تحلیلی و انتقادی مسائلی هست که بعضی از آنها در این مقال به اختصار و اجمال به آنها اشاره شده است؛ در حالی که هر یک جداگانه محتاج به تحقیقی ژرف و نقد جدی می‌باشد. امید است که طرح این مسایل توجه فرهیختگان و دانشوران کشور را بیش از پیش به مسایل کلان نظری در عرصه امور سیاسی جلب کند و با تلاش این بزرگواران گفت‌وگوهای جدیدی در این عرصه پدید آید و معلوم شود که سهم ما در جسامه جهانی کنونی چیست و چگونه می‌توانیم در عرصه امور مدنی از تجارب آن با حفظ اعتقاد دینی و اصالت فرهنگی خود استفاده کنیم.

## مقدمه

هویت، امنیت (در معنای وسیع آن)، ارزش‌های فرهنگی، اعتقادی و مذهبی و توسعه از نیازهای اساسی بشر امروز به حساب می‌آیند. پاره‌ای از صاحب‌نظران؛ افرادی چون جان بارتون، پال سائیز معتقدند که بحران جدی اجتماعی بیشتر به دلیل قصور نظام‌های موجود در تأمین نیازهای اساسی بشر است. مع‌ذالک اذعان می‌کنند که مسایل و بحران‌های ناشی از نیازهای تأمین نشده، جز از طریق اصلاح ترتیبات

کتابخانه مرکزی  
بخش نشریات

سیاسی و اجتماعی تا حد رفع نیاز حل نخواهد شد. به نظر اینان مشکل عمده بر سر راه برآورده شدن این خواسته، معمولاً کمبود حمایت کننده نیست؛ بلکه عدم تمایل نخبگان به ایجاد تغییرات لازم در نظام سیاسی است.<sup>۱</sup>

بدون شک در بحران تمام عیار موجود در افغانستان بر سر عوامل تشکیل دهنده هویت، امنیت و ارزش‌های فرهنگی، اعتقادی و مذهبی بطور عام در حقوق اساسی سیاسی و احراز جایگاه مناسب در ساختار ملی و حاکمیت سیاسی اختلاف و رقابت وجود دارد. این اختلاف به نظر نگارنده در سه سطح جهانی - منطقه‌ای، ملی و درون ملیتی وجود دارد. اختلاف جهانی - منطقه‌ای ناشی از استراتژی‌های کلان قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه است که هر کدام در جهت منافع و قدرت ملی خویش بر حسب تئوری‌ای در روابط بین‌الملل و موقعیت ژئوپولیتیک افغانستان در پی تقویت و تحکیم یک وجهی خاص از وجوه قومی، زبانی، فرهنگی و دیدگاه مذهبی و ایدئولوژیک در این کشور است و این امر را در جهت حفظ و گسترش امنیت، قدرت و منافع خود و یا دست‌کم حفظ تعادل قدرت ارزیابی می‌کنند. بطور خاص می‌توان گفت تئوری قمار بزرگ که سال‌های سال کشمکش و بازی دو قدرت استعماری روس و انگلیس را بر سر افغانستان سامان می‌داد همچنان به‌عنوان یک تئوری که رفتار و عمل سیاسی وارثان منطقه‌ای و جهانی استعمار انگلیس و امپراتوری تزار روس را جهت می‌بخشد، باقی است.

بر حسب این تئوری، هر دو طرف بازی بر این نکته توافق داشته‌اند که کشور افغانستان بر بنیاد قدرت و هویت قومی یک قوم از اقوام این سرزمین حفظ شود. به این ترتیب می‌توان گفت که دو ابرقدرت آن زمان منافع استراتژیک خود را در پیوند با نظری خاص راجع به هویت قومی و حتی نوع حکومت افغانستان دنبال کرده است. به نظر می‌آید که این رویکرد، امروز به شکل گسترده و وسیع در رفتار سیاسی اطراف جهانی و منطقه‌ای قضیه افغانستان دیده می‌شود. با این تفاوت که اولاً بر اطراف بازی افزوده شده است و ثانیاً هر کدام از یک وجهی خاص و بر حسب تئوری‌های متفاوت، خودشان را به وجوه متنوع هویت قومی، فرهنگی، ایدئولوژیک و... در افغانستان نزدیک می‌کند. هر چند تحقیق در باب این تئوری‌ها و تأثیر آنها بر رفتار سیاسی دولت‌های دخیل در بحران افغانستان همت محققین علوم سیاسی را می‌طلبد اما نگارنده بدون اینکه تئوری حاکم بر رفتار سیاسی دولتی خاص را بدست

۱. ریچارد روبینشتاین و چارل کروکرا «چالش با هانتینگتون» «برخورد تمدن‌ها؛ هانتینگتون و منتقدانش»، مجتبی امیری (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

دهد از باب مثال برای مزید توضیح به نظریه برخورد تمدن‌ها از ساموئل هانتینگتون و تمدن ایرانی از دکتر چنگیز پهلوان اشاره می‌کند.

برحسب نظریه برخورد تمدن‌ها مناقشات اصلی بعد از جنگ سرد نه اقتصادی، نه ایدئولوژیک، بلکه فرهنگی و تمدنی است. به اعتقاد او تقابل تمدن‌ها بعد از این سیاست غالب جهانی خواهد بود. وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت و یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن افریقایی. او خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشأ درگیری‌های آتی و واحدهای تمدنی را جایگزین واحد کهن دولت - ملت می‌بیند. این تئوری که برای تبیین اوضاع و احوال حاکم بر روابط بین‌الملل بعد از جنگ سرد ارایه شده است در حقیقت خود سیاست‌ساز نیز هست. برحسب این نظریه، درگیری بوسنی، کشمیر، اسرائیل و اعراب و... که در خطوط گسل تمدنی اسلام با سایر تمدن‌ها جریان دارد مرزهای تمدنی اسلام را خونین کرده است. او تقابل تمدنی اسلام و غرب را شدیدترین تقابل تمدنی می‌داند که برتری غرب را تهدید می‌کند و آن را جایگزین تهدید تقابل ایدئولوژیک لیبرالیسم و کمونیسم در دوران جنگ سرد می‌داند. مقصود نگارنده از آوردن این توضیحات این است گذشته از اینکه این نظریه می‌کوشد عامل هویت فرهنگی، تمدنی، مذهبی و قومی را بنیاد اساسی کشمکش‌ها و بحران‌ها نشان دهد و بالطبع ما را در فهم آنها کمک خواهد کرد که اگر همین نظریه از سوی سیاستمداران غربی پذیرفته گردد، سمت و سوی آنها را در ارتباط با بحران‌های منطقه‌ای در حمایت از گروه قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی خاص معین خواهد کرد. این نشان‌دهنده تأثیر تئوری و نظریه در روابط بین‌المللی بر رفتار سیاسی دولت‌ها و سیاستمداران است. این مطلب را به صورت روشن‌تر در نظریه «حوزه تمدنی ایرانی» دکتر پهلوان می‌توان دید. او براساس همین نظریه می‌گوید در درون حوزه تمدنی ایرانی از جریان‌هایی باید حمایت کرد که دیدگاه تمدنی داشته به این حوزه تمدنی تعلق خاطر داشته باشند. او در افغانستان بطور خاصی گاهی این خصیصه را در جریان چپ افغانستان می‌بیند و می‌گوید: «بخشی از چپ افغانستان جهت تمدنی به خود گرفته است و به حوزه تمدنی ایرانی دلبستگی خاص از خود نشان می‌دهد». اما سرانجام امید خود را در جریان تحت رهبری برهان‌الدین ربانی و احمد شاه مسعود یافته است. در این نظریه به خوبی می‌بینیم که اگر پذیرفته شود چه الزاماتی را بر سیاستمداران در ارتباط با هویت قومی و فرهنگی در افغانستان تحمیل می‌کند. گذشته از اینها، حتی اگر

نظریه هائینگتون و امثال آن را نپذیریم و فی‌المثل بگوییم که کشورها، بخصوص قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در قدم اول طالب امنیت و قدرت خویشانند باز هم می‌توان گفت که تقویت و تحکیم برخی از رجوه هویت قومی، مذهبی، تمدنی و ایدئولوژیک از نظر آنها لااقل برای حفظ تعادل قدرت؛ که آن را شرط لازم حفظ امنیت می‌دانند، مهم تلقی شود.

باری، مقصود از این توضیحات این بود که توجه اهل نظر را به مسأله ارتباط تئوری‌های موجود در روابط بین‌الملل و بحران هویت قومی، فرهنگی و مذهبی افغانستان جلب کرده و این نکته را خاطر نشان کنم که این یک سطحی از اختلاف بر سر هویت قومی، فرهنگی و مذهبی افغانستان است.

اختلاف دوم بر سر هویت افغانستان و ساختار ملی آن، در سطح ملی است؛ یعنی خود گروه‌های قومی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی بر سر اینکه هویت قومی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی افغانستان چگونه باشد و ساختار ملی و حاکمیت سیاسی بر پایه کدامین هویت پدید آید، اختلاف دارند.

برای حل این اختلاف، چه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و چه در سطح ملی، از طریق غیرنظامی، تاکنون نه مبنای نظری برجسته‌ای پرداخته شده است و نه اراده سیاسی جدی و قاطعی پدید آمده است.

اختلاف سوم بر سر هویت درخصوص جامعه شیعه و هزاره افغانستان است؛ اختلاف بر سر اینکه آیا هویت قومی را مقدم باید داشت و مهم شمرد و یا هویت مذهبی را و اینکه بین این دو چگونه جمع باید کرد و اینکه حقوق سیاسی مقدم است یا حقوق مذهبی و اینکه آیا تنها به حقوق سیاسی بسنده کرد و از حقوق مذهبی چشم پوشید و دست آخر اینکه تشکیل‌دهنده هویت قومی چیست و دایره هزاره بودن تا کجاست از اختلاف و چالش‌های نظری و عاطفی عمده درونی این جامعه است.

تا اینجا این نکته خاطر نشان شد که ما در افغانستان در سطوح مختلف با بحران هویت مواجه بوده از حیث نظری و عاطفی با یک هویت درهم ریخته و مشوشی روبرو می‌باشیم.

آیا راهی برای خروج از این درهم‌ریختگی وجود دارد؟ چه راه‌هایی تاکنون پیشنهاد شده و یا اتخاذ شده است؟ اما پیش از آنکه به پاسخ این پرسش‌ها پردازیم لازم می‌بینم بحث از چند مسأله نظری را در سطح کلان، مقدم کنیم تا ما را در بررسی، نقد و آرایه نظر در قسمت بعدی که پرسش‌های یاد شده را پاسخ می‌گوییم، یاری کنند.